

آیا مذاکرات هسته‌ای بین ایران و ۵+۱ به نتیجه مطلوب می‌رسد؟ در چه شرایطی می‌توان به توافقی خوب یا همان توافق برد-برد امیدوار بود و آیا اصلاً می‌توان به این مسئله امیدوار بود؟ این‌ها سوالاتی است که به نظر می‌رسد پاسخ آن‌ها در سال ۹۴ به صورت قطعی روشن می‌شود، اما شاید بتوان پیش‌بینی از آن ارائه کرد. با توجه به روند مذاکرات، طی ۱۷ ماه سپری شده، از ابتدای دولت‌یازدهم تا به امروز می‌توان در ۲ سطح خرد و کلان تحلیلی از آینده مذاکرات ارائه کرد.

مواضع متناقض آمریکا قبل و بعد از مسقط

در پیش‌بینی آینده مذاکرات در سطح خرد به جزئیات مذاکرات، ریزنی‌ها، تصمیمات فنی و سیاسی دولت‌ها و ساختارهای حاکمیتی طرفین می‌پردازیم. در این سطح تحلیل اولین مسئله، مواضع به شدت متناقض و غیرقابل اطمینان دولت آمریکاست. اگر مراحل مذاکرات بین ایران و ۵+۱ را که عمدتاً مذاکرات بین ایران و آمریکا بوده به چند دوره تقسیم کنیم، می‌توانیم اینگونه جمع‌بندی کنیم که تا مسقط، مذاکرات روند خیلی مثبتی را طی کرد به گونه‌ای که عمده مباحث فنی (حد اقل از نظر دغدغه‌ای که آمریکایی‌ها در باره برنامه هسته‌ای ایران داشتند) یا حل‌شدنی به حدی از تفاهم رسید که فقط منتظر یک چانه‌زنی نهایی بود. برای مسئله راکتور آب سنگین با پیشنهادی که ایران دادر اه حلی پیدا شد که هم آب سنگین بودن راکتور که از حیث پیشرفت هسته‌ای و از حیث اقتصادی حائز اهمیت است حفظ شود هم امکان تولید بمب اتمی از پلوتونیوم خروجی آن ممکن نباشد. درباره تاسیسات غنی‌سازی فردو تفاهم صورت گرفت و درباره ظرفیت غنی‌سازی هم تعداد سانتریفیوژ مدنظر ایران و آمریکا به هم نزدیک شد اما در مذاکرات مسقط خلاف رویه‌ای که در جریان بود آمریکایی‌ها ناگهان مواضع خود را تغییر دادند و هرآنچه به صورت شفاهی در مذاکرات پیشرفت حاصل شده بود کنار گذاشتند و در مذاکرات وین نیز که لحظه تصمیم نهایی محسوب می‌شد بر مواضع غیر منطقی خود اصرار ورزیدند.

اوباما، توافق را برای حل مشکل خود می‌خواهد نه برای حل مسئله

شاید بتوان دلیل این مواضع متناقض را در بیان سیروس ناصری، از اعضای اولین گروه مذاکره‌کننده هسته‌ای، (در دوره‌ای که دکنتر روحانی دبیر شورای عالی امنیت ملی بود و مسئولیت مذاکرات را بر عهده داشت) پیدا کرد که در نمایشگاه مطبوعات به ما گفت تا زمانی که اوباما برای حل مشکلات داخلی خودش بخواهد مذاکرات با ایران را به نتیجه برساند، به ما امتیازی نخواهد داد. اگر اوباما با این ذهنیت پای میز مذاکره بنشیند، توافق هسته‌ای حاصل نخواهد شد. چون به دنبال توافق برد-برد نیست بلکه به دنبال توافق برد-بخت است تا بتواند آن را در داخل کشورش بفروشد و از آن برای خود استفاده تبلیغاتی کند مهم‌ترین دلیل برای صحت این تحلیل را می‌توان این نکته دانست که با توجه به ترکیب جدید کنگره بدیهی بود که اوباما اگر به دنبال توافقی برد-برد بود حتماً در وین که کنگره جدید هنوز رسمیت پیدا نکرده بود، مواضعی منطقی را برای رسیدن چنین توافقی اتخاذ می‌کرد چون روشن بود که بعد از روی کار آمدن کنگره جدید، کار به شدت سخت می‌شود.

ایران با حق تابعیت؛ اوباما ایران را انتخاب نکرد

دومین نکته در سطح تحلیل خرد، موضوع اعطای حق تابعیت از سوی دولت آمریکا به اتباع خارجی بود که همزمان با مذاکرات وین خبر ساز شد و اوباما اعلام کرد که به عده‌ای از اتباع خارجی تابعیت خواهد داد. روشن بود که این موضوع مسئله‌ای حساس و جدال‌انگیز بین جمهوری خواهان و دموکرات‌ها محسوب می‌شد که اوباما با هدف بالا بردن رای دموکرات‌ها مطرح کرد و طبیعی بود که برای جمهوری خواهان که توانسته بودند کنگره را از آن خود کنند، حساسیت ایجاد می‌کرد. اگر این تصمیم اوباما را با نگاهی دقیق‌تر بنگریم بعید به نظر می‌رسد که وی بخواهد در چند جبهه مختلف خودش را مقابل کنگره قرار دهد و با آن‌ها بجنگد؛ زیرا کنگره هم مخالف توافق برد-برد با ایران در مذاکرات هسته‌ای است و هم با موضوع اعطای تابعیت به اتباع خارجی مخالف است. اوباما بین این دو مورد، آنچه را بیشتر به مصلحت سیاسی اوست، انتخاب کرد چرا که منطقی به نظر نمی‌رسد رئیس

جمهور آمریکا بخواهد در بیشتر از یک جبهه با کنگره برای خود درگیری ایجاد کند بنابر این بر سر موضوعی با کنگره وارد مجادله می‌شود که برایش منفعت سیاسی بیشتری داشته باشد. کارشناسان مسائل آمریکاً تأکید می‌کنند که مسائل سیاست خارجی برای مردم این کشور اولویت اصلی نیست، بلکه برای آن‌ها مسائل داخلی مهم است. با این وصف می‌توان مدعی شد اوباما دعوا بر سر اعطای تابعیت به اتباع خارجی را به درگیری بر سر توافق با ایران ترجیح داد و بر اساس همین جمع‌بندی هزینه فایده سیاسی بود که ناگهان مواضعش را تغییر داد و همزمان با مذاکرات وین موضوع تابعیت را روی میز گذاشت.

جایگاه کنگره در ساختار حاکمیتی آمریکا

مشکل اساسی‌تر در تحلیل سطح خرد، رویکرد کنگره جدید است که نمی‌شود به سادگی از کنار آن گذشت. واقعیت این است که در ساختار حاکمیت آمریکاً رئیس‌جمهور این کشور در تصمیمات مهم همه‌کار نیست و این کنگره است که در سیاست‌های اصلی، نقش اصلی را بر عهده دارد و بر همدگان روشن است که کنگره مخالف توافق برد-برد توافقی خوب مدنظر ماست به گونه‌ای که نه تنها فقط جمهوری خواهان بلکه بخشی از سناتورهای دموکرات نیز مخالف چنین توافقی هستند و طرح تحریم‌های کنگره که اوباما تهدید به وتو کردن آن کرد، توسط سناتوری دموکرات مطرح شده است. بنابر این اوباما اگر هم بخواهد نمی‌تواند از سد کنگره عبور کند.

سطح تحلیل کلان و ۳ تضاد منافع استراتژیک

در باره پیش‌بینی در سطح کلان، به اختصار می‌توان گفت که ما و آمریکایی‌ها حتی اگر در سطح خرد به پیشرفت‌هایی برسیم، ۳ تضاد منافع استراتژیک با یکدیگر داریم که اجازه نمی‌دهد به توافق دست یابیم این تضاد قابل حل نیست و تنها با عقب‌نشینی یک طرف از مواضع خود و دست برداشتن از منافعش بر طرف می‌شود. اول اینکه ما قدرت اول منطقه ایم، از نظر

سر مقاله

آیا رسیدن به توافق با آمریکا ممکن است

محمد سعید احدیان

سیاست داخلی به ثبات رسیده ایم و مسائل اقتصادی مان را هم «اگر بخواهیم»، می‌توانیم با وجود تحریم‌ها حل کنیم. خلاصه آنکه ما خود را قدرت منطقه‌ای می‌دانیم و می‌خواهیم این موضوع مورد پذیرش قرار گیرد از طرف دیگر، آمریکایی‌ها هم به غلط این گونه تصور می‌کنند که حربه تحریم‌ها موثر بوده که ایران حاضر به تغییر لحن شده است و ایران از لحاظ داخلی در حال شکست خوردن است و پذیرش ایران به عنوان یک قدرت منطقه‌ای منافع کوتاه مدت و بلند مدت آن‌ها را به شدت به خطر خواهد انداخت بنابر این هیچ یک حاضر به عقب‌نشینی از این منفعت استراتژیک خود نیستند. دومین تضاد منافع مربوط به هنجارهای بین‌المللی است که توسط ایران در حال تغییر یافتن است و بر اساس نظریات سازه‌انگاران، آمریکایی‌ها باید ایران را که از نظر آن‌ها یاغی بین‌المللی (یعنی برهم‌زننده هنجارها و قواعد پذیرفته شده نظام بین‌الملل) است، ادب کنند در غیر این صورت تغییر هنجارهایی که در آن آمریکادارای اقتدار هم‌زمن است لطامت بسیار اساسی به منافع بلند مدت و استراتژیک آمریکا می‌زند. ذکر یک مثال عینی این مسئله را کمی روشن می‌کند در پرونده هسته‌ای ایران شورای امنیت چند قطعنامه علیه ایران صادر کرده است اگر آمریکا و دیگر اعضای بر خوردار از حق

وتوی شورای امنیت بدون تمکین ایران از این قطعنامه‌ها با ما توافق کنند، باعث می‌شود که هنجار پذیرفتن شورای امنیت با مرکزیت اعضای ثابت آن، به عنوان مهم‌ترین مرجع بین‌المللی شکسته شود و این لطمه‌ای جبران‌ناپذیر به منافع آنها می‌زند چرا که دیگر کشورها دیگر شورای امنیت را مانند گذشته جدی نمی‌گیرند. سومین مشکل مبنایی بین ایران و آمریکا، مسئله اسرائیل است که برای هر دو طرف خط قرمز محسوب می‌شود یعنی نه ایران حاضر است خطر امنیتی اسرائیل را فراموش کند و نه حاکمیت آمریکا به این حد از استقلال رای رسیده است که از خط قرمز اسرائیل عبور کند.

با رویکرد آرمانگرایی واقع‌بینانه توافق امکان پذیر است

جمع‌بندی مسائل، ما را به این سوال مهم می‌رساند که با این وصف، آیا دستیابی به توافق امکان‌پذیر است یا باید همیشه با آمریکادار جنگ و تقابل بود؟ اینجاست که معتقدیم باید یک رویکرد واقع‌بینانه را در کنار نگاه آرمان‌گرایانه اضافه کنیم. نگاه آرمان‌گرایانه این است که باید در دفاع از منافع ملی استراتژیک مان اعم از سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک ایستادگی کنیم (منافع غیر استراتژیک قابل معامله است). اما در نگاه واقع‌بینانه باید گفت فقط یک راه برای دستیابی به توافق وجود دارد که آن راه، همان نکته‌ای است که رهبر انقلاب همواره تلاش می‌کنند اهمیت آن را برای مسئولان روشن کنند؛ راه حل فقط این است که اولاً طرف مقابل «مجبور شود» که به توافق برد-برد بیندیشد یعنی فقط اگر حاکمیت آمریکا (نه فقط دولت این کشور) به این جمع‌بندی برسد که ناچار است ایران قوی را بپذیرد و با نپذیرفتن ایران نه تنها نمی‌تواند جلوی رشد ایران را بگیرد بلکه باعث می‌شود منافع همراهی با ایران را هم از دست بدهد، آن‌گاه زمینه برای توافق مهیا خواهد شد. ثانیاً با مذاکره خلاقانه و انعطاف‌های منطقی از زمینه ایجاد شده به توافق نهایی دست یافت. هر کدام از این دو پارامتر که حذف شود، رسیدن به توافق خوب ناممکن است. بر اساس این نگاه واقع‌بینانه و با ظرفیت‌هایی که امروز جمهوری اسلامی دارد این امر امکان‌پذیر است و شاید اختلاف سلیقه درون حاکمیت آمریکا ناشی از وجود همین زمینه‌ها باشد در عین حال، رساندن تمام دستگاه‌های حاکمیتی آمریکا به این جمع‌بندی برای رسیدن به نتیجه ضروری است و برای رسیدن به آن می‌توان راهبردهایی را پیشنهاد داد. **بقیه در صفحه ۲۴۴**